



آغاز غزوه بني قريظه در سال پنجم هجري قمری

پیش از ظهور اسلام، در مدینه منوره و اطراف آن، چند طایفه یهود زندگی می کردند و به هنگام هجرت رسول خدا(ص) از مکه معظمه به مدینه و تشکیل حکومت اسلامی در این شهر، آنان با آن حضرت پیمان صلح و همزیستی مسالمت آمیز و عدم تعرض به یکدیگر امضا کردند.

ولی یهودیان با اقتدار اسلام و گستردگی حکومت پیامبر(ص) روی خوش نشان نداده و در مواقع گوناگون، در صدد نقض عهد برآمده و قصد ضربه زدن به اسلام و مسلمانان را نمودند. ولیکن به حول و قوه الهی، تمامی آنان مقهور قدرت و تیزهوشي پیامبر(ص) و مسلمانان مبارز گردیدند.

طایفه "بني قريظه"، از همین طیف بود. آنان در هنگام هجوم مشرکان مکه و سایر دشمنان اسلام، به مدینه منوره و محاصره این شهر مقدس و ایجاد جنگ بزرگ احزاب (خندق)، در صدد نقض عهد مسلمانان و کمک به مشرکان متجاوز برآمدند و آنان را در رخنه کردن به داخل مدینه از طریق محل مسکونی خویش، امیدوار نموده و مسلمانان را در رعب و وحشتی عظیم قرار دادند.

ولی سرانجام با کشته شدن "عمرو بن عبدود" به دست امیرمؤمنان، علی بن ابی طالب(ع) و عقب نشینی متجاوزان و مهاجمان به سوی مکه، دسیسه یهودیان بني قريظه در راه دادن مهاجمان متجاوز به داخل مدینه، نقش بر آب شد و آنان در نزد مسلمانان، رسوا و بی مقدار شدند.

هنگامی که مسلمانان از جنگ احزاب (خندق) آسوده شده و به خانه های خود برگشتند، پیامبر(ص) از جانب خداوند متعال، آنان را مأمور به نبرد با طایفه خیانت پیشه "بني قريظه" نمود.

بدین جهت، در روز چهارشنبه، بیست و سوم ذی قعدة سال پنجم قمری، پیامبر(ص) به همراه اصحاب و یارانی که در نبرد احزاب حضور داشتند، به سوی محله مسکونی بني قريظه حرکت نمود.

آن حضرت، عبدالله بن امّ مکتوم را جانشین خویش در مدینه نمود و پرچم سپاه اسلام را به دست امام علی بن ابی طالب(ع) سپرد.

حضرت علی(ع) در رأس دسته ای از سپاهیان اسلام، پرچم را تا دژ مستحکم بني قريظه به پیش برد و در آن جا به اعتزاز درآورد و سپس به سوی پیامبر(ص) برگشت و به اتفاق آن حضرت، در اطراف دژ یهودیان، سنگر گرفت.

مسلمانان، دژ یهودیان را کاملاً در محاصره گرفتند و طرفین، با پرتاب تیر، یکدیگر را نشانه گرفتند. ولی مسلمانان با روحیه قوی ایمانی و برتری نظامی، صحنه را بر یهودیان تنگ کرده و آنان را در سختی و مشقت قرار دادند. یهودیان که با شدت عمل مسلمانان روبرو شده بودند، بناچار نماینده ای بنام "نّباش بن قیس" را جهت گفت و گو و پیدا کردن راه حل مناسب، به نزد رسول خدا(ص) فرستادند.

نماینده یهودیان به پیامبر(ص) عرض کرد: ای محمد(ص)! همان حکمی که بر "بني نضیر" روا داشتی، بر ما نیز بدان راضی باش. دارایی ها، چهارپایان و اراضی ما از آن شما باشد، ولی از خون ما درگذرید و اجازه دهید به همراه زنان و فرزندانمان و به اندازه بار شتران از اسباب و اثاثیه را برداریم و از این دیار بیرون رویم.

پیامبر(ص)، تقاضایش را نپذیرفت و فرمود: باید تسلیم گردید.

نماینده یهود گفت: ما هیچ چیزی از این جا بیرون نمی بریم و تنها خودمان به همراه زنان و فرزندانمان بیرون رویم.

پیامبر(ص) نپذیرفت و مجدداً تأکید نمود، که یهودیان خیانت پیشه و سرکش باید تسلیم گردند. نماینده یهود بدون دست یابی به نتیجه مثبتی به نزد قوم و قبیله اش برگشت و تأکید پیامبر(ص) را به اطلاع آنان رسانید.

آنان، یکدیگر را سرزنش و ملامت کردند، که چرا خیانت کردیم و با دشمنان اسلام، هم راز و هم دست شده و در صدد نابودی اسلام

ولی، حاضر به تسلیم شدن، نگردیدند.

آنان، چون با سرسختی و پیش روی سپاهیان اسلام، روبرو گردیدند، از پیامبر(ص) درخواست کردند، که "ابولبابه بن عبد منذر" را جهت گفت و گو به نزد آنان بفرستد. پیامبر(ص) پذیرفت و ابولبابه را به نزد آنان فرستاد و به وی تاکید کرد، که آنان را وادار به تسلیم کند.

ابولبابه، به سوی اهالی "بنی قریظه" رفت و با آنان گفت و گو کرد و تلاش بلیغی به عمل آورد، که آنان را وادار به تسلیم شدن کند.

یهودیان از او پرسیدند: اگر تسلیم شویم، پیامبر(ص) با ما چه خواهد کرد؟

او در پاسخشان، به گوی خود اشاره کرد. یعنی همه شما را سر می برد.

ولی بی درنگ پشیمان شد و در خود احساس شرم و ندامت کرد. زیرا به پیامبر(ص) خیانت کرده و راز آن حضرت را افشا نمود و تصمیم پیامبر(ص) به اطلاع یهودیان رسانید. به همین جهت، نمی توانست با این رسوایی بزرگ به نزد پیامبر(ص) برگردد و از آن حضرت، شرم داشت.

از راه دیگر، به سوی مسجدالنبی(ص) در مدینه رفت و خود را به ستونی از ستون های مسجد، که بعدها به اسطوانه ابولبابه و یا اسطوانه التوبه معروف گردید، طناب پیچ کرد و محکم بست.

از خوردن و آشامیدن امتناع کرد و دایم به استغفار، توبه و راز و نیاز مشغول بود و مدت پانزده روز به همان حال باقی بود، تا خداوند متعال، توبه اش را پذیرفت و از گناهش درگذشت. آن گاه، پیامبر(ص) با دستان مبارک خود، طناب را باز کرد و او را رهانید و وی را مودر تفقد و ترحم خویش قرار داد.

اما یهودیان بنی قریظه، هر چه مقاومت کردند، سودی عایدشان نگردید و سرانجام تسلیم گردیدند.

مسلمانان، آنان را اسیر نموده و مردانشان را در مکانی نگهداری کردند و زنان و فرزندانشان را در جای دیگر، متمرکز نمودند و تمام دارایی ها، چهارپایان و اسباب و وسایلشان را به غنیمت گرفتند.

"طایفه اوس" که یکی از دو طایفه بزرگ انصار و از مسلمانان معروف مدینه بوده و سابقاً با بنی قریظه هم پیمان بودند، از پیامبر(ص) درخواست تقلیل کیفرشان را نمودند و پیامبر(ص) اختیار آنان را بر عهده "سعد بن معاذ" که از بزرگان و ریش سفیدان طایفه اوس بود، گذاشت و فرمود که هر چه وی بر آن حکم کند، من نیز به همان راضی خواهم بود.

سعد بن معاذ، پس از قرار گرفتن در جای داور، به طایفه اوس گفت: علیکم عهدالله و میثاقه آن الحکم فیکم ما حکمت؟

آیا با خدا، عهد و پیمان می بندید که هر چه من حکم کردم، شما نیز آن را بپذیرید و گردن نهید؟

جملگی گفتند: آری، می پذیریم.

سعد بن معاذ گفت: حکم من این است که فتنه جوین، کشته شوند و زنان و فرزندانشان اسیر و دارایی هایشان، میان مسلمانان تقسیم گردد.

پیامبر(ص) فرمود: ای سعد! همان چیزی را داور کردی که خداوند متعال از هفت آسمان بالا، همان را حکم می کند.

بدین گونه، یهودیان خیانت پیشه و فتنه جو، به سزای کردارشان رسیده و جملگی محکوم به مرگ شدند و بازماندگان و دارایی هایشان، به دستور پیامبر(ص)، در میان مسلمانان تقسیم گردید.

شهادت امام رضا(ع)، بنا بر قولی در سال 203 هجری قمری

درباره تاریخ شهادت ثامن الحجج، حضرت علی بن موسی الرضا(ع)، امام هشتم شیعیان به دست مأمون عباسی در سرزمین طوس، گفتار مورخان و سیره نگاران مختلف است.

شیخ مفید(ره) در مسارالشیعه، آن را در روز 23 ذی قعدة سال 203 می داند.

به همین جهت، برای زیارت آن حضرت در این روز تأکید فراوانی به عمل آمده.

برخی، روز 23 ماه رمضان را روز شهادت آن حضرت دانستند.

عده ای هم، شهادتش را در ماه صفر ذکر کرده اند ولیکن برخی از آنان، روز چهاردهم، برخی روز هفدهم و برخی دیگر، آخرین روز صفر را تاریخ شهادتش می دانند.

معروف و مشهور میان علما و مورخان شیعه، آن است که آن حضرت، در آخرین روز ماه صفر سال 203 قمری در طوس به شهادت رسید و این، گفتار شیخ مفید(ره) در ارشاد نیز است.

ما نیز به حول و قوه الهی، درباره شخصیت، زندگی و شهادت آن حضرت، در رویداد روز 30 صفرالمظفر، مطالبی را به استحضار می رسانیم.

مرگ زبیر بن بکار قرشید در سال 256 هجری قمری

ابوعبدالله، زبیر بن بکار بن عبدالله بن مصعب بن ثابت بن عبدالله بن زبیر، در حدود سال 172 قمری، در حجاز به دنیا آمد و در همان سرزمین رشد کرد و در مکه معظمه، به قضاوت منصوب گردید.

پیش از او، پدرش بکار بن عبدالله، قاضی مکه بود و پس از مرگ بکار، بنا به فرمان متوکل عباسی [دهمین خلیفه عباسیان] زبیر بن بکار، به این مقام برگزیده شد و تا آخر عمرش، منصب قضاوت را بر عهده داشت و به میل و خواست خلفای عباسی [یعنی: متوکل، منتصر، مستعین، معتز و مهتدی] در میان مردم داوری می نمود.

وی از علمای اهل سنت و از تَسَب شناسان معروف عرب بود و کتاب های چندی در اَنساب و تاریخ، به رشته تحریر درآورد. اسامی برخی از تألیفاتش، عبارتند از:

1- اَنساب قریش؛

2- الاختلاف؛

3- الاوس و الخزرج؛

4- العقیق؛

1- النحل؛

زبیر بن بکار، همانند جدش عبدالله بن زبیر، از جهت اعتقادی، از مخالفان و دشمنان اهل بیت(ع) بود و نسبت به مقام شامخ امیرمؤمنان(ع) دشمنی و کینه زیادی داشت.

وی به خاطر اختلاف با یکی از طالبیین و سوگند دادنش به محراب و قبر رسول خدا(ص)، به بیماری برص [پیسی] گرفتار و پاهایش به آن، مبتلا شده بود.

سرانجام در 23 ذی قعدة سال 256 قمری، در 84 سالگی، در مکه معظمه، به کام مرگ گرفتار آمد و به سرای مکافت منتقل گردید.

تولد « ابن نجّار» مورخ و محدث و ادیب شافعی در سال 578 هجری قمری

« ابن نجّار» مورخ و محدث و ادیب شافعی مذهب در سال 578 هجری قمری در بغداد دنیا آمد. او تا سال 624 هجری قمری: با مسافرتها متعدد به شهرها و سرزمینهای مختلف ازدانش علمای بسیار بهره برد و سرانجام خود از علمای پرآوازه روزگار شد. ابن نجّار از اطلاعات تاریخی و شرح حال رجال که در این سفرها گردآورده بود برای تألیف کتابهای خود استفاده کرد. از آثار ابن « نجّار متناقبُ الإمام الشافعی و الذرة الثمينة في تاریخ المدینه « را می‌توان برشمرد.

درگذشت « قاضی ابوبکر احمد بن طیب « در سال 403 هجری قمری

« قاضی ابوبکر احمد بن طیب « ملقب به باقلائی از متکلمان عهد عَضُدُ الدّوله دیلمی در سال 403 هجری قمری در بغداد درگذشت. وی تحصیلات مقدماتی را در زادگاهش بصره به پایان رساند و سپس در بغداد سکونت اختیار کرد. باقلائی از حامیان فرقه اشعریه بشمار می‌رفت و به بحث و جدل علاقمند بود. او همواره با شیخ مفید به بحث و مناظره می‌پرداخت اما همیشه در پایان بحثها شوریده و مبهوت می‌ماند. از جمله آثار باقلائی « إعجاز القرآن، أسرار الباطنیة و هداية المُسترشدين « را می‌توان ذکر کرد.

کشته شدن « ابوعبدالله حسین بن منصور» ملقب به حلاج در سال 309 هجری قمری

« ابوعبدالله حسین بن منصور» ملقب به حلاج عارف و صوفی مشهور در سال 309 هجری قمری به دستور مقتدر عباسی کشته شد. او در بیضا در محلی نزدیک استخر فارس متولد شد. اما در واسط عراق پرورش یافت. حلاج از اوایل جوانی به زهد و ریاضت روی آورده بود از این رو نزد « سهل بن عبدالله تستری» رفت و مدت دو سال نزد وی شاگردی کرد. سپس همراه استاد خود به بصره تبعید شد. پس از آن سفرهای بسیار کرد و عاقبت به اهواز رفت. حلاج در سال 297 هجری قمری دستگیر شد و یکسال بعد از زندان گریخت و این بار به شوش رفت. اما مجدداً دستگیر شد و بدستور مقتدر و با قضاوت ابوعمر، خون حلاج ریخته شد. حسین حلاج را در چنین روزی به دار آویختند و سرش را از تن جدا کردند. کتابها و اشعاری را به حلاج نسبت می‌دهند که « قرآن القرآن و دیوان اشعار» از آن جمله‌اند.

الحاق مجارستان به خاک اتریش و امپراتوری فرانسوا ژوزف در سال 1867 میلادی

بالحاق مجارستان به خاک اتریش در سال 1867 میلادی، فرانسوا ژوزف بطور رسمی امپراتور اتریش-مجارستان شد. مجارستان در طول تاریخ بارها به اشغال کشورهای اروپایی مانند اتریش و همچنین امپراتوری عثمانی درآمد. اما سرانجام در پایان جنگ جهانی اول و پس از شکست اتریش در سال 1918 میلادی به استقلال رسید. مجارستان در اروپای شرقی میان رومانی، اتریش، اوکراین و جمهوریهای چک و اسلواکی، بوسنی هرزه گوین، اسلونی، کرواسی، صربستان و مونته نگرو واقع شده است. این کشور با نظام جمهوری اداره می‌شود.